

پژوهش های دینی؛ افغانستان و آینده

<?xml encoding="UTF-8">

در نظرخواهی از استادان حوزه و دانشگاه آقایان:

حجت الاسلام والمسلمین عبدالمجید ناصری داودی دکتر سیدعبدالقیوم سجادی دکتر محمدمبین احمدی

پژوهه: ابتدا، توضیحی درباره ی تنوع دینی و مذهبی و فرق اسلامی مهم در افغانستان بیان نمایید.

عبدالمجید ناصری داودی: پیش از پرداختن به پاسخ اصلی پرسش شما، لازم است دو نکته را، در مقدمه، بیان کنم:

۱. مسأله ی دیانت در افغانستان از روشنی و وضوح لازم برخوردار است. با نگاهی دینی به افغانستان، این کشور را از دو بعد می توان سنجید: الف. چند درصد جمعیت کشور پیرو آیین مقدس اسلام می باشند و چه شماری از اتباع آن به اقلیت های دینی تعلق داشته، پیرو اسلام نیستند؛ ب. میزان نفوذ دین و حضور اسلام، در میان جوامع اسلامی، چه مقدار عمیق و جدی است.

۲. موضوع دیگری که در سؤال شما بدان پرداخته شده فرقه ها و مذاهب اسلامی هستند که باید یادآور شوم این موضوع نه تنها در افغانستان بلکه در بسیاری از کشورهای مختلف جهان، که آن را به خوبی و به گونه اساسی حل نکرده اند، شفافیت و آمار قابل اطمینانی ندارد و شاید کم تر کشوری را بتوان یافت که در این باره آمار دقیق داشته باشد و آن را بدان صورت که وجود دارد به آگاهی عموم برساند، چون به حق یا ناحق آن را به ضرر نظام های سیاسی کشورها می دانند! از این رو، معمولاً آمار رسمی با آمار غیر رسمی تفاوت فاحش دارد.

پس از این مقدمه، وارد پاسخ اصلی می شوم؛ بیش از ۹۹% مردم افغانستان مسلمان می باشند. اسلام نه تنها از لحاظ کمی و در خط افقی تقریباً همه ی مردم را پوشش می دهد و دین رسمی آنان به شمار می رود، بلکه از لحاظ کیفی نیز در ابعاد گوناگون و زوایای پیدا و پنهان زندگی و باور آنان نفوذ کرده و منشأ تحولات مختلف و جلوه های گوناگون فردی و اجتماعی گردیده است.

کافی است به فرهنگ مردم افغانستان در اعیاد، جشن ها، نام گذاری ها، تکریم اهل بیت (علیهم السلام) عزاداری سیدالشهدا (ع)، تجلیل عالمان و عارفان و سادات، رعایت حجاب اسلامی، مبارزه با بیگانگان و سایر شاخصه های دیانت توجه کنیم. آن گاه به خوبی باور خواهیم نمود که این ملت شدیداً پایبند اسلام و معارف و احکام آن است و اسلام، به طور عمیق، در میان این مردم ریشه و جایگاه دارد. بنده به این موضوع، به تفصیل، در آغاز کتاب زمینه و پیشینه ی جنبش اصلاحی در افغانستان، از زبان اندیشمندان و نویسندگان غیر افغانی اعم از اسلامی و غیر اسلامی، پرداخته ام.

در افغانستان، مسلمانان، در وهله ی نخست، به دو فرقه ی اسلامی تشیع و تسنن تقسیم می گردند. آمار دقیق در تعداد و درصد جمعیت هر یک از پیروان تسنن و تشیع وجود ندارد، اما با توجه به آمارگیری های دوران جهاد و

مقاومت اسلامی و قراین و شواهد موجود، حدود هفتاد درصد جمعیت افغانستان را اهل سنت و بیش از سی درصد آن را اهل تشیع به خود اختصاص می دهند. بیش تر اهل سنت پیرو مذهب حنفی می باشند؛ هرچند تعداد کمی از آنان از مذهب شافعی پیروی می کنند. بیش تر شیعیان نیز پیرو مذهب جعفری و اثناعشری می باشند و شمار اندکی از آنان پیرو اسماعیلیه هستند که به پیروان سید کیان شهرت دارند.

نکته ی دیگر که در این موضوع قابل یادآوری است آن که شیعیان دوازده امامی در افغانستان به طور اساسی به قوم هزاره اختصاص دارند؛ هرچند شمار اندک از هزاره ها پیرو اهل سنت هستند و همین طور شمار قلیلی از تاجیکان و بلوچ ها به تشیع تعلق دارند، اما قوم هزاره و قزلباش آیین تشیع را، در افغانستان، نمایندگی می کنند آنان با توجه به وضعیت رفاهی نسبتا خوبی که دارند، در اثر جنگ های داخلی به کشورهای غربی، رآوردند. در افغانستان الفاظ شیعه و هزاره هم معنایند و بسیاری از مردم حتی برادران اهل سنت از معنای هزاره همان معنای شیعه را می فهمند یا هرگاه شیعه می گویند، مفهوم هزاره را قصد می نمایند.

دکتر سید عبدالقیوم سجادی: جامعه ی افغانستان بیش تر جامعه ی دینی و مذهبی است. بیش از ۹۹% جمعیت آن را مسلمانان و پیروان

مذاهب اسلامی تشکیل می دهند. از نظر تنوع مذهبی، مسلمانان افغانستان به دو مذهب عمده ی شیعه و سنی تقسیم می شوند. اکثریت سنی و اقلیت شیعی، با تنوعات مذهبی درونی، همراه هستند. بیش تر پیروان اهل سنت متعلق به مذهب حنفی هستند و تعدادی نیز حنبلی و شافعی اند که در این کشور زندگی می کنند. در سال های جهاد افغانستان، حنابله و اهل حدیث نیز پیروانی را در میان اهل سنت ایجاد نموده اند. بیش تر شیعیان، پیرو مذهب جعفری و دوازده امامی هستند و تعدادی نیز مربوط به شیعیان اسماعیلیه و شش امامی می باشند.

دکتر محمدمبین احمدی: در افغانستان، تنوع دینی چندانی وجود ندارد. افزون بر ۹۹% از اتباع این کشور مسلمان هستند. تعدادی اندک سیک، هندو و یهودی وجود دارند. به لحاظ مذهبی فرق اسلام نیز از تنوع چشم گیری برخوردار نیست. با این حال، مسلمانان در این کشور به دو گروه عمده، یعنی اکثریت سنی و اقلیت شیعی تقسیم می شوند. بیش تر اهل سنت حنفی مذهب و در کلام پیرو ابومنصور ماتریدی اند. تنها اقلیت کوچکی، در شرق کشور، اهل حدیث می باشند. طریقت های صوفیانه ای چون نقش بندیه، قادریه، چشتیه و سهروردیه نیز در میان اهل سنت رایج اند بدون این که به لحاظ مذهبی و کلامی فرقه ی مستقلی را تشکیل دهند. اکثریت مطلق اهل تشیع این کشور را شیعه ی اثناعشری تشکیل می دهند و اقلیتی نیز شیعه ی اسماعیلی هستند.

پژوهه: پیشینه ی تاریخی شیعیان در افغانستان و نقش تشیع را، در فرهنگ و تمدن آن کشور، چگونه ارزیابی می کنید؟

عبدالمجید ناصری داودی: پیشینه ی تشیع، در برخی مناطق افغانستان، به گذشته ی اسلام و ورود این آیین بدان سرزمین بر می گردد. بنابر منابع تاریخی، نخستین جرقه ی تشیع، به مفهوم ولای اهل بیت (علیهم السلام) و رسالت و ترجیح آنان بر سایرین، در قرن نخست اسلامی، در افغانستان به وجود آمد. امرای منطقه ی عورک، به نام آل شنسب، به دست حضرت علی بن ابی طالب (ع)، اولین امام شیعیان، اسلام آورد. بدین ترتیب اسلام در

قالب تشیع در آن خطه راه یافت. از آن پس به دلیل پیروی از اهل بیت (علیهم السلام) و هواداری امام علی (ع) هر حاکمی که از دنیا می رفت آن منشور حکومتی و پرچم اهل بیت مداری را به جانشین و حاکم بعدی به ارث می گذاشت. تا قرن هفتم و پایان حاکمیت غوریان این شیوه و برنامه ادامه یافت. در قرون بعدی، شهرهای مختلف کابل، بلخ، بست، هرات، رخج، قندهار، غزنین، جوزجان و بدخشان شاهد حضور شیعیان، در قالب اصحاب و راویان ائمه ی معصوم (علیهم السلام) و حضور سادات و علویان و فعالیت فقها، عرفا و شاعران شیعی بودند.

به طور کلی چنان که می دانید تشیع مانند سایر مذاهب اسلامی به تدریج دارای شکل و ویژگی های کنونی گردید؛ در آغاز بیش تر به مفهوم عاطفی آن، که دوستی خاندان پیامبر (ص) و بیزاری از دشمنان آنان به خصوص بنی امیه، مطرح بود. سپس برجسته ترین شاخصه ی آن، که امامت ائمه ی اطهار (علیهم السلام) و خلافت آنان باشد، برای شیعیان برجستگی یافت.

در مجموع، تشیع به دوگونه ی دوازده امامی و اسماعیلی، در مناطق افغانستان، حضور یافت و در فرهنگ و تمدن این کشور، در کنار اهل سنت، نقش ارزشمندی ایفا کرد، به طوری که نمی توان گذشته ی فرهنگی و تمدن افغانستان را یادکرد، از فعالیت های فکری، فرهنگی، فلسفی، عرفانی، ادبی و دینی بزرگان شیعه، در آن خطه، چون آقایان ابو خالد کابلی، ابوصلت هروی، ضحاک بن مزاحم سیستانی، بوعلی سینا بلخی، ناصر خسرو قبادیانی بلخی، سنایی غزنوی، سید حسن غزنوی، عبدالواسع جلی، میرحسینی سادات، کاشفی سبزواری، صفی الدین علی کاشفی و ده ها عالم و دانشمند سده های اخیر نام نبرد و نقش این بزرگان شیعی را در دانش، ادب، عرفان، دین، هنر، تمدن و فرهنگ نادیده گرفت. روشن است که داشته ی علمی، معنوی و تاریخی سرزمین افغانستان به همه ی مذاهب اسلامی تعلق دارد، چنان که به همه ی اقوام و مردم آن مربوط می باشد؛ همان گونه که تفکیک بین فرهنگ و تمدن مسلمانان، به ویژه حوزه های تمدنی و فرهنگی مشترک مانند افغانستان، ایران و قسمت هایی از آسیای میانه پشتوانه ی قابل اعتماد علمی و تاریخی ندارد و نمی توان فرهنگ و تمدن را، درون مرزهای استعمار ساخته ی کنونی، محبوس نمود و مورد بررسی و ارزیابی قرار داد. نکته ای که درباره ی پیشینه ی تشیع قابل یادآوری می باشد این که تاریخ تشیع در افغانستان با ستم پیشگی، تبعیض و تعصب کم نظیر حاکمان خودکامه و استعمار ساخته و دست های پیدا و پنهان بیگانه، به خصوص در سده ی اخیر از سویی و مقاومت بی نظیر و سربدارانه ی شیعیان، به ویژه هزاره ها، از سوی دیگر، عجین است. دست کم پنج کشتار جمعی را، که در تاریخ جهان اسلام بی سابقه می باشد، شاهد بوده است: ۱. کشتار جمعی و نسل کشی امیر عبدالرحمان (۱۲۶۴-۱۲۶۵ق)؛ ۲. کشتار مردم هزاره ی افشار، در سال ۱۳۷۱ش؛ ۳. کشتار هزاره های غرب کابل، در سال ۱۳۷۳ش؛ ۴. کشتار هزاره های مزارشریف در سال ۱۳۷۷ش؛ ۵. کشتار مردم هزاره ی یکاولنگ در سال ۱۳۷۸ش. دومی و سومی توسط وهابیت، در قالب احزاب جهادی و دو کشتار اخیر توسط طالبان و القاعده، در زمان طالبان، اتفاق افتاد.

دکتر سید عبدالقیوم سجادی: شیعیان از دیرزمان بخش قابل توجهی را از جمعیت افغانستان تشکیل می دادند، اما همواره در حاشیه و محرومیت قرار داشته اند. در مورد ورود شیعه به افغانستان، گمانه های مختلفی گردیده است که در این میان نظریه ای که ورود شیعه را به افغانستان به دوره های آغازین تاریخ اسلام و سده های نخستین باز می گرداند، بیش تر مورد توجه قرار گرفته است. سه نظریه ی دیگر در مورد ورود شیعه در افغانستان مطرح گردیده است:

۱. نظریه ی اریستوف که اعتقاد دارد شیعیان افغانستان، در سده های آغازین تاریخ اسلامی و همراه با ورود

اسلام به این سرزمین مذهب شیعه را اختیار نموده اند؛

۲. نظریه ی دیگری وجود دارد مبنی بر این که شیعه در زمان شاه عباس صفوی وارد افغانستان شده است؛

۳. دیدگاه تیمورخانی که ورود شیعه را پس از اسلام آوردن غازان خان، فرزند بزرگ هلاکو خان، در سال ۱۲۹۴م می داند و بر این اساس همزمان با قبول اسلام، در عهد غازان خان، شیعه نیز در این سرزمین گسترش یافت. با این حال، نظریه ای نسبتاً قابل استناد، ورود شیعه را به دوره ی خلافت امام علی (ع) باز می گرداند. شیعه با حاکمیت جعده بن هبیره المخزومی، خواهرزاده ی امام علی (ع) که از سوی حضرت به عنوان حاکم خراسان و ماوراءالنهر منصوب شد، در افغانستان رواج یافت.

می توان نقش تشیع را، در فرهنگ و تمدن افغانستان، از دو دیدگاه نسبتاً مرتبط به هم مورد مطالعه قرار داد؛ نخست از دیدگاه مذهبی و آموزه های مذهبی و دوم از دیدگاه فرهنگ و زبان فارسی. شیعیان افغانستان بیش تر متعلق به حوزه ی فرهنگی و تمدنی فارس هستند. بنابراین نقش آنان در فرهنگ و تمدن افغانستان را می توان ذیل جایگاه زبان فارسی، در تمدن و فرهنگ افغانستان، بررسی کرد. از این دیدگاه، شیعیان افغانستان میراث دار منابع غنی و ارزشمند علمی و فرهنگی هستند که در ادبیات، فلسفه و علوم افغانستان جایگاه درخور و شایسته ای دارند. آثار ارزشمند عالمان و شاعران شیعی بخش قابل توجهی از تاریخ فرهنگ و مدنیت افغانستان محسوب می شوند. از دیدگاه دوم، هرچند به لحاظ محدودیت های مذهبی، شیعیان همواره با تنگناهای سیاسی و اجتماعی روبرو بوده اند، اما در مجموع عالمان دینی و نویسندگان شیعی سهم جدی ای در رشد و بالندگی فرهنگ و تمدن افغانستان داشته اند. حضور عالمان شیعی، در عرصه های فکری و فرهنگی کشور در دوره های مختلف تاریخی، به خوبی این نقش را بازنمایی می کند. علمای شیعی به خصوص در حراست و دفاع از فرهنگ و تمدن اسلامی افغانستان، در سه دوره ی تاریخی دوران ساز در برابر تهاجمات خارجی (جنگ های اول و دوم انگلیس و اشغال افغانستان توسط ارتش سرخ شوروی سابق)، نقش مهم و چشم گیری ایفا نموده اند. جهاد در برابر اشغالگران از بریتانیای کبیر تا ارتش سرخ، که در نهایت به رفع تجاوز و پیروزی جهادگران انجامید، بیش از هر عاملی متأثر از عنصر مذهب و باورهای مذهبی بود که با کارگزاری علما و روشن فکران دینی جامعه و از جمله علمای شیعی به نتیجه ی مثبت انجامید. اگر استبداد سیاسی را عامل رکود و تمدنی جامعه ی افغانستان تلقی کنیم، عالمان شیعی دوشادوش با علمای اهل سنت برای زدودن سایه ی شوم استبداد مجاهدت های پی گیر و مستمری داشته و در این راه تا پای جان پیش رفته اند. خطابه های انتقادی روشنگر عالمان شیعی، مبارزات ضد استبداد شهید بلخی، علی اصغر شعاع، بینش، مبلغ، شریفی، آیت الله واعظ و آیت الله حجت نمونه های گویایی از مجاهدت های ضد استبدادی و تمدن ساز علمای شیعی، در تاریخ معاصر افغانستان، می باشند.

پژوهه: تأثیر فضای جدید افغانستان بر تفکر، فرهنگ و اندیشه ی دینی چگونه بوده است؟

دکترمحمدامین احمدی: نخست لازم می دانم در مورد فضای جدید این نکته را یادآوری نمایم که این فضا، بیش تر سیاسی و برخاسته از نیازهای سیاسی داخلی و ناشی از وضعیت عمومی جهانی است تا برخاسته از متن تحولات فکری و فرهنگی افغانستان، اما این فضای سیاسی، که خود تا حدودی برخاسته از نیازها، چالش ها و

پیچیدگی های بنیادی تر زندگی مدنی و اجتماعی بشر امروز به طور عام و مردم افغانستان است، زمینه ی به وجود آمدن پرسش هایی را در باب تفکر، فرهنگ و اندیشه ی دینی رایج و مستقر به وجود آورده است. ضمناً این تحولات، که روند عمل گرایانه داشته و با ضرب آهنگی ویژه فرایند هماهنگی با جامعه ی بین المللی را طی می نماید، بنیادهای حقوقی، آموزشی و فرهنگی کشور را در معرض دگرگونی جدی قرار داده است؛ برای نمونه، تصویب قانون اساسی جدید، تأکید بر حقوق نسبتاً برابر زنان با مردان و حضور فراگیر زنان در تمامی عرصه های اجتماعی و فرهنگی، پذیرش اعلامیه ی جهانی حقوق بشر و سایر کنوانسیون های مربوط به آن به عنوان هنجارها و ارزش های جهان شمول سیستم حقوقی کشور را به حقوق مدرن بسیار نزدیک می کند و این بدان معنا است که دست کم روایت مستقر و غالب از سنت و نظام حقوقی برخاسته از آن که فضای فکری، ذهنی و عاطفی اکثریت مردم را می سازند، به نفع مدرنیته، در معرض کاهش و تحولات قرار گرفته است.

همان گونه که اشاره کردم فضای جدید، کشور را در معرض تحولات عمیق قرار داده، ولی این پروژه هنوز در عمق تفکر، فرهنگ و اندیشه ی دینی رسوخ نکرده است. دلیل عمده ی آن می تواند سطح پایین سواد و آگاهی عمومی، ضعف، رکود و کمبود مؤسسات علمی، تحقیقاتی و فرهنگی کشور باشد که به عنوان عقل منفصل جامعه نمی توانند تحولات و رویدادهای جاری (فضای جدید) را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهند و پرسش های جدیدی را مطرح و به گفتگوهای نو، دامن بزنند. دلیل دیگر آن می تواند انسداد ذهنی روشن فکران قدیمی کشور باشد که از گفتمان نسبتاً بسیط و ساده ای پیروی می نمایند و به ساده سازی رویدادها اشتغال دارند. با وجود این می توان تأثیر فضای جدید را در محورهای زیر نشان داد:

۱. شیوع نگرش زنانگی هرچند نه در سطح فمینیسم غربی، در واکنش به عمل و تفکر طالبان؛
۲. مقبولیت و دفاع از هنر و فعالیت های هنری آزاد، در واکنش به عمل و تفکر طالبانی؛
۳. گسترش رسانه های همگانی غیر دولتی و اطلاع رسانی گسترده و نسبتاً آزاد؛
۴. تسامح و رواداری مذهبی و پذیرش نوعی از کثرت گرایی مذهبی به منظور ایجاد وفاق سیاسی و اجتماعی در واکنش به انحصارگرایی مذهبی طالبان؛
۵. اهتمام به حفظ، کشف و ترمیم آثار تاریخی، فرهنگی و هنری از هر نوع آن در واکنش به عمل طالبان؛
۶. ترویج یا اهتمام نه چندان قوی پاره ای از جریان ها و رجال حکومتی به رویکرد صوفیانه به اسلام، طریقت های صوفیانه و شعایر آنها در واکنش به شریعت گرایی سخت گیرانه ی طالبان؛
۷. نوسازی سیستم حقوقی کشور از رهگذر الحاق به کنوانسیون رفع هرگونه تبعیض بر ضد زنان، تعهد و التزام به دفاع از حقوق بشر. این مسأله از دو جهت حایز اهمیت است: یکی این که مواردی از اختلاف بین شریعت اسلام و اعلامیه ی جهانی حقوق بشر و کنوانسیون رفع هرگونه تبعیض بر ضد زنان وجود دارد و دوم این که حقوق جدید در نقطه ی مقابل شریعت گرایی و مبانی مشروعیت بخش آن، بر حق وضعی و بر شیوه ی اثباتی اتکا دارد و به همین دلیل برای نوگرایان جاذبه دارد؛
۸. در مورد مفهوم حکومت دینی، حکومت مبتنی بر دین و رابطه ی دین و سیاست پرسش هایی از این دست به وجود آمده است:

آیا حکومت کاملاً سکولار مطلوب است؟ چه نوع رابطه ای می توان میان دین و سیاست قایل شد؟ حکومت دینی یا حکومت مبتنی بر دین با توجه به این که انواع حکومت های دینی تحت عناوین مختلف، مدعی دینی بودن اند چیست و چه معنا و مفهومی دارد؟

۹. مفاهیمی چون جهاد با دشمنان اسلام، جهاد بر ضد اشغال، ستیز با سلطه ی غیر مسلمانان در نقطه ی مقابل مفاهیمی چون همکاری با جامعه ی بین المللی، مبارزه با تروریسم و نیاز کشور در تأمین امنیت و ثبات به کمک نیروهای خارجی قرار گرفته است. مفاهیم نوع اول، به جنگ و گریزهای طالبان و القاعده مشروعیت می دهند و مفاهیمی از سنخ دوم مورد استناد طرفداران فضای جدید است. با این حال، در بن و بنیاد این وضعیت، چالش و پرسش مهم دینی نهفته است؛ آیا دیدگاه دینی به خشونت، بیگانه ستیزی، تنفر و تفوق طلبی مذهبی در عرصه ی بین المللی نمی انجامد؟ آیا بین واقعیت ها و نیازهای زندگی مردم افغانستان و آرمان های دینی یاد شده سازگاری وجود دارد؟

دکتر سیدعبدالقیوم سجادی: بازخوانی عوامل و ریشه های ظهور فضای جدید به منظور تحلیل آثار و پیامدهای آن، بر تفکر و اندیشه ی دینی، حایز اهمیت می باشد. فضای جدید را با عنوان مسلط شدن گفتمان نوگرایی متأثر از لیبرالیسم غربی می توان توصیف کرد. الگوی ناکام و ناموفق سیاست دینی در افغانستان و تجربه ی تلخ و سیاه طالبانیسم، جامعه ی دینی افغانستان را آماده ی پذیرش نظامی جدید با بن مایه های لیبرالیستی ساخت. ناکامی جهادگران مسلمان، در تأسیس حکومت اسلامی فراگیر و مورد اجماع، با استمرار جنگ داخلی احزاب جهادی همراه گشت. ادامه ی جنگ های داخلی احزاب جهادی، که همه منادی اسلام و حکومت اسلامی بودند، به تولید طالبانیسم انجامید. پروژه ی طالبانیسم، که بر زمینه های هموار داخلی و با مدیریت نیروهای خارجی به ویژه آمریکا و انگلستان طراحی گردید، درآمدی برای ظهور و شکل گیری فضای جدید سیاسی و فکری در افغانستان پس از طالبان بود.

بنابراین فضای جدید تحت تأثیر دو فاکتور نسبتاً مهم به وجود آمد؛ تجربه ی ناکام و تلخ حکومت اسلامی که در چهره ی دولت اسلامی مجاهدان و امارت اسلامی طالبانیسم بازنمایی شد و هر دو به عنوان تجربه ی ناکارآمد و دردناک در ظهور فضای جدید (فضای سکولاریستی) تأثیرگذار بود. نکته ی دوم، حضور غرب و مجامع بین المللی بود که به منظور از میان برداشتن طالبانیسم، که خود در تأسیس و تجهیز آن نقش داشت، صورت گرفت. تحت تأثیر دو فاکتور یاد شده، فضای سیاسی و اجتماعی جدید، با نوعی گرایش فراگیر به سوی سکولاریسم غربی، به وجود آمد. بنابراین فضای جدید، چالش های فکری جدی و جدیدی را فراروی تفکرو اندیشه ی اسلامی قرار می دهد. بیش تر این چالش ها ناشی از فضای مسلط سیاسی جامعه ی افغانستان است؛ فضایی که آموزه ها و مفاهیم لیبرالیسم را وارد حوزه فرهنگ و اندیشه ی دینی جامعه می سازد. هرچند در قانون اساسی جدید افغانستان نوع رژیم سیاسی با عنوان جمهوری اسلامی به تصویب رسید، اما واقعیت این است که حتی طرفداران این رژیم، تصویر روشن و مشخصی از جمهوری اسلامی ندارند. فقدان مبانی و مؤلفه های تئوریک، چالش جدی الگوی جمهوری اسلامی افغانستان تلقی می شود که به نظر می رسد در آینده ی نزدیک این رژیم را با دشواری های جدی روبه رو خواهد ساخت. چالش های پیش روی فرهنگ و اندیشه اسلامی در افغانستان در دو حوزه ی اندیشگی و سیاسی قابل بررسی است؛ از نظر سیاسی، اندیشه ی اسلام گرایی با محدودیت ها و فشارهای فکری ناشی از گفتمان مسلط غربی روبرو است. قانون اساسی افغانستان، با گنجانیدن مفهوم کلان و عام جمهوری اسلامی، ظرفیت و استعداد دوگانه برای تفسیر ماده های قانونی معنا بخشی به نشانه های به کار گرفته دارد. آینده، بستگی به توانمندی و کارآمدی دو گفتمان اسلام گرایی و سکولاریسم دارد. کدام جریان، ماده های قانون اساسی را با استناد به کدام نشانه ی مرکزی معنا می بخشد؟ منازعه و چالش بر سر یقین هویت سیاسی رژیم آینده و ماهیت قانون اساسی جدید ادامه خواهد یافت و این، مهم ترین عرصه ی منازعه ی اسلامیسیم و

سکولاریسم خواهد بود. در حوزه ی اندیشگی نیز طرح مسایلی چون حقوق بشر، حقوق شهروندی، آزادی های مدنی، حقوق زن و... از مهم ترین پرسش های برآمده از فضای جدید اجتماعی است که فرهنگ و اندیشه ی اسلامی را به چالش می طلبد. تبیین دیدگاه اسلام و دیگر پرسش های ناشی از مدرن سازی غربی، رسالت جدیدی را فراروی اندیشمندان دینی قرار می دهد.

عبدالمجید ناصری داودی: فضای جدید را نمی توان به طور کامل ایده آل دانست؛ هرچند مقایسه ی آن با دوران سیاه و وحشت طالبانی نیز ناشی از بی خبری یا غرض ورزی می باشد، زیرا طالبان و همفکران آنان با فرهنگ و اندیشه، کم ترین تناسب و ارتباط را نداشتند. بررسی همه جانبه ی فضای جدید و تأثیر آن بر تفکر، فرهنگ و اندیشه ی دینی، مجال بیش از این می طلبد. به طور فشرده می توان گفت که شرایط نوین، از سویی، دوره ی طلایی برای ابراز اندیشه، فرهنگ و تفکر دینی می باشد. مقوله های ترور، کشتار و تعصب، که موانع اصلی تفکر، اندیشه و فرهنگ بودند، جای خود را به قلم، گفتگو و رسانه ها داده اند. در چنین شرایطی، زمینه ی نسبتا مناسبی به منظور ابراز وجود عالمان، پژوهشگران و روشن فکران دینی فراهم شده است تا فارغ از فشارها و موانع پیشین، به تفکر پرداخته، اندیشه و فرهنگ اصیل اسلامی را، به گونه ی مستدل و با ادبیات روز و قابل فهم، برای اهل فرهنگ و اندیشه، به ویژه جوانان تحصیل کرده، ارائه نمایند؛ خرافه ها، پیرایه ها و آرایه ها را از دامن اسلام بزدایند؛ آداب، رسوم و خرده ی فرهنگ های قومی و قبیله ای را، که در طی قرون، رنگ و صبغه ی دینی به خود گرفته، باز شناخته، کنار بگذارند و محتوای اصیل و فرهنگ ناب اسلام را به ملت متدین و معنوی افغانستان عرضه دارند.

تجربه ی تاریخی، به ویژه دهه های جنگ داخلی، نشان داد که سوءاستفاده از دین و نادیده گرفتن واقعیت چند مذهبی افغانستان نه به نفع تشیع است و نه به نفع تسنن و فاجعه ی دینی و ملی به بار می آورد. پس باید، با توجه به واقعیت تاریخی و عبرت از فجایع دهه های اخیر، از هرگونه انحصارگرایی و تشنج انگیزی، که فضای تفکر، اندیشه ورزی و آزاد اندیشی را به مخاطره می اندازد، پرهیز کرد. اسلام در فضای آرام، آزاد و به دور از تنش و خشونت، بیش تر می تواند رشد و گسترش یابد. بحمدالله، به برکت خون شهیدان انقلاب اسلامی و پایمردی مردان کفرستیز ما، عده ای از عالمان و روشن فکران متدین، توانستند در وادی های مختلف و علوم گوناگون اسلامی، توفیق تحصیل و تحقیق پیدا کرده و به مقامات بالای علمی و تخصصی دست یابند. این بزرگواران، که چشم و چراغ ملت مسلمان افغانستان به شمار می روند، می توانند نقش تعیین کننده ای ایفا و معارف زلال و نجات بخش اسلام را، به گونه ای مناسب و به دور از تحجر و التقاط، معرفی نمایند.

نکته ی اخیردر این باره، گوشزد نمودن خطراتی است که فضای جدید آن را متوجه دین و باور مردم ما کرده است. مردم افغانستان، در

گذشته، بادشمنان دین، که دارای شعار مشخص و جمعیت شناخته شده و با اسلحه و ظواهر آشکار و قابل تشخیص بودند، رزمیدند و سربلند بیرون آمدند، امروز با دشمنان رنگارنگ، که بسیار خطرناک، مرموز، فراگیر و پرتأثیر می باشند، مواجه اند و آن، تهاجم امواج فرهنگی در قالب ماهواره، شبکه های تلویزیونی، رسانه های غربی، اینترنت، سی دی، کاست و برگزاری محفل ها و ترویج مدهای ضددینی و خلاف اخلاق و ضد فرهنگی می باشد. این خطرات و سیل فرهنگ مبتذل و هویت ستیز با آن که اختصاص به افغانستان ندارد، اما با توجه به آن که ملت ما به تازگی از دام جنگ های خانمان سوز داخلی و طالبان دانش ستیز آزاد شده و با انواع مشکلات اقتصادی، امنیتی و فرهنگی مواجه اند، خطر مضاعفی به شمار می رود که هوشیاری و فعالیت چندبرابر، و برنامه

پژوهه: نقش عالمان دینی و کار ویژه های آنان را در این شرایط، چه می دانید؟

دکتر سیدعبدالقیوم سجادی: در ادامه ی پرسش قبلی پاسخ این پرسش نیز تا اندازه ای روشن خواهد شد؛ اگر تبیین منطقی، کارآمد و به روز آموزه های دینی و باورهای اسلامی را مهم ترین رسالت عالمان دینی تلقی کنیم، در شرایط کنونی افغانستان، مهم ترین کار ویژه ی عالمان دینی، تبیین منطقی اسلام و اندیشه ی اسلامی است. کشف و استخراج دیدگاه اسلام در مورد پرسش ها و مسایل مطرح زمانه و ارائه ی مستدل و مستند آن، در قالب مفاهیم و آموزه های جدید که فضای ذهنی جامعه و جوانان را در چنبره ی خود دارد، از وظایف مهم عالمان دینی افغانستان محسوب می گردد.

بازنمایی اسلام سیاسی در صورت بندی موجه و قابل پذیرش و تصحیح ذهنیت و تلقی منفی از اسلام سیاسی که با گفتمان طالبانیسم ایجاد گردید، از دیگر کار ویژه های مهم عالمان دینی، در جامعه ی کنونی افغانستان، محسوب می شود.

در فضای کنونی، عالمان دینی ناگزیر از مورد توجه قرار دادن تمایزات آن با دوره های قبلی هستند. غرب، برخلاف مارکسیسم، با کلیت اسلام در تقابل قرار نمی گیرد، بلکه اسلام را به عنوان آیین صرفا مذهبی به دیده ی مثبت می نگرند، اما با اسلام سیاسی و حضور باورهای دینی، در مدیریت اجتماعی و جهت گیری دین در سیاست زندگی، تقابل دارد.

این نکته موجب می گردد که عامه ی مردم نسبت به حضور اندیشه و فرهنگ غربی حساسیت جدی نشان ندهند، زیرا برخلاف کمونیسم به جای مواجه آشکار با اعتقادات دینی، جامعه به محصورسازی ایمان دینی، در حوزه ی خصوصی، می پردازد. بنابراین در ارائه ی تصویر موجه و منطقی از اسلام سیاسی، که در تفسیر کامل همان اسلام نبوی (ص) است، علما و اندیشمندان وظیفه ی مهمی را بر دوش دارند. ضمن آن که پاسداری از اخلاق و ارزش های معنوی جامعه نیز رسالت دیگری است که متصدی آن روحانیت و عالمان دینی می باشند.

دکتر محمدامین احمدی: دین و عالمان دینی دو نهاد مهم اجتماعی محسوب می شوند. نقش عالمان دینی، به عنوان نهاد دینی، حفظ دین و عمق دادن به نفوذ آن به عنوان عامل نجات و سعادت، سرچشمه ی معنا و هویت زندگی فردی و اجتماعی ما آدمیان است. عالمان دینی، در کشور ما، به خاطر موضع، جایگاه و منصب سیاسی ای که احراز می کنند کم تر این نقش را ایفا کنند، بلکه از موضع و جایگاه تدریس، تحقیق، تبلیغ، اقامه ی شعائر دینی، تأسیس و راه اندازی مؤسسات آموزشی، خیریه، هنری، ورزشی و... و اتخاذ موضع انتقادی و تحلیلی نسبت به ارکان قدرت، در دفاع از حقوق مردم، می توانند نقش خود را ایفا نمایند. با همه ی این سخنان، پیش نیاز یافتن توانایی اجرایی این نقش، شناخت معاصر به مفهوم فلسفی، جامعه شناختی و سیاسی آن است. عالمان دینی باید بتوانند این نکته را درک کنند که بشر امروز به لحاظ عواطف، احساسات، ارزش های مورد احترام (وبه عبارتی خوشاینها و بدآیندها) نیازها، اندیشه و تفکر با جهان قدیم، که جهان بینی عالمان سنتی را تشکیل می دهد، تفاوت دارد. این تفاوت در سطح نیست بلکه بنیادی می باشد. دیگر نمی توان آنها را به شیوه های کهن زندگی و مناسبات خانوادگی، سیاسی و حقوقی آن بازگرداند و مطابق آن شیوه ها هدایت کرد. از سوی دیگر، در

کنار دانش دینی، کسب سلسله ای از مهارت ها از قبیل مدیریت و رهبری، نویسندگی، توانایی تحقیق و تدریس، آشنایی با زبان بیگانه، استفاده از رایانه و... لازم است. مورد بعدی انسجام و سازمان یافتگی سازمان علمای دینی، تشکیلات مساجد و مدارس دینی و تأمین منظم و سازمان یافته ی منابع مالی می باشد.

عبدالمجید ناصری داودی: نقش علمای دینی، در شرایط کنونی، حساس و سنگین است. امروزه عالمان و روشن فکران متدین باید ابعاد خطر را بشناسند؛ به مردم شناسایی کنند؛ درصدد رفع آن و دفع بحران فرهنگی و هویت زدایی برآیند و هویت اسلامی و ملی مردم را، از دام خطرات، نجات بخشند.

اگر عالمان دینی، قبل از انقلاب اسلامی، بیش تر با وسایل سنتی و ادبیات آن روز از پایگاه های سنتی مسجد، حوزه و مکتب خانه به نشر دین، رفع شبهات و راه نمایی مردم می پرداختند؛ امروزه وسایل جدید مانند مطبوعات، رادیو و تلویزیون، دانشگاه ها و مؤسسات آموزش عالی، مکاتب و نماز جمعه ها نیز بر پایگاه های گذشته افزون شده است. باید بر فرصت های مزبور حضور در قوای سه گانه قضاییه، مقننه و مجریه را افزود و تأسیس انجمن ها، مؤسسات و مراکز فرهنگی، آموزشی و تربیتی هنری را، در قالب بخش خصوصی، اضافه کرد. علمای دینی با این همه فرصت ها و امکانات می توانند مردم را از دام التقاط و استحاله ی فرهنگی، تحجر و تفکر طالبانسیم، نجات بخشند.

باید با صراحت گفت عالمان دینی، ضمن پرهیز از افراط و تفریط و خودداری از هر نوع التقاط و تحجر، متوجه باشند که برای حفظ دین و ارزش های اصیل اسلامی باید آگاهانه، مسؤولانه و منسجم تلاش نمایند و با درک درست از اسلام و شرایط کنونی کشور با برنامه صحیح و متحدانه پیش روند.

پژوهه: پرسش های فکری و شبهات مهم مطرح در جامعه ی کنونی افغانستان و نگرانی های دین داران چیست؟

عبدالمجید ناصری داودی: چنان که در پاسخ های قبل اشاره شد، موج فرهنگ که به کمک پیشرفت های تکنولوژیکی کشورهای استعمارگر، به ویژه آمریکا و اروپا و از طرفی کتاب ها، مجلات، روزنامه ها، شبکه های تلویزیونی، ماهواره ها، اینترنت، سی دی و فیلم سیل آسا به سوی افغانستان راه افتاده و اخلاق، آداب، فرهنگ و باور جوانان را نشانه رفته، مهم ترین نگرانی متدینان را تشکیل می دهند. بنابراین مقابله با آثار سوء آن، در قالب شبهات مختلف دینی، به هم ریختن اخلاق جنسی، نابودی فرهنگ اسلامی و بومی و بی هویت نمودن جوانان، مهم ترین و اصلی ترین مطالبه ی مردم متدین، از رهبران فکری و سیاسی در افغانستان، می باشد. بر آن باید انواع متعدد N.G.O ها و مؤسسات پیدا و پنهان و ریز و درشت را نیز افزود که برخی از آنها بدون هیچ گونه نظارت دولت برای گسیل ساختن کمک های بین المللی به نفع خود و تخریب فرهنگ اسلامی و ملی مردم می کوشند. مشکل اقتصادی و نبودن مراکز فرهنگی مستقل و اسلامی، که در پی پاسخ شبهات و ترویج دین و تبلیغ معارف زلال اسلامی باشد و پیوستن جوانان مستعد به N.G.O های مزبور، دغدغه و نگرانی دیگر متدینان را تشکیل می دهد.

دکتر سیدعبدالقیوم سجادی: همان طوری که اشاره شد دو دسته پرسش در فضای جدید افغانستان، متوجه ی اندیشه و تفکر دینی است؛ پرسش های عمدتاً سیاسی و ناظر به الگوی رفتاری و مدیریتی اندیشه ی اسلام در حوزه ی سیاست و پرسش های عمدتاً اعتقادی و کلامی ناظر به تعاملات اجتماعی و روابط اجتماعی اسلام.

مخرج مشترک هر دودسته در نهایت ناتوان جلوه دادن اسلام و اندیشه ی اسلامی در حیات اجتماعی است که در نهایت به حذف اندیشه ی دینی از حوزه ی اجتماع و محصورسازی آن، در زندگی خصوصی و روابط فردی، می انجامد.

پرسش های دسته ی نخست از جنبه های سلبی و ایجابی مطرح می گردند. از جنبه ی سلبی، پرسش ها ناظر به فقدان الگوی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در اندیشه ی اسلامی هستند. پرسش های ایجابی نیز بیش تر ناظر به تصویری ارائه شده از اسلام، در حیات سیاسی و اجتماعی جامعه ی افغانستان است که به خصوص در دوره ی حکومت مجاهدان و طالبان رخ داد. فقدان آزادی های مدنی، نبود الگوی اقتصادی و سیاسی کارآمد در اندیشه و تفکر اسلامی، عدم اعتنا به حقوق شهروندی و بی توجهی به حقوق بشر و هنجارهای بین المللی از منظر نخست مطرح می گردند. از نظر ایجابی، گفته می شود الگوی کارآمد و مردم سالار حکومت اسلامی کدام است؟ جایگاه فرد به عنوان شهروند، از نظر اسلام، چگونه می باشد؟ چرا اسلام آزادی و اختیار انسان را در چارچوب خاصی محصور می کند؟ حکومت های اسلامی عمدتاً چرا در سیما و صورت رژیم های استبدادی، مطلقه و خاندانی ظهور یافته اند؟ الگوی مطلوب حکومت اسلامی چیست؟ و... از منظر اندیشگی نیز، در فضای جدید، جوانان و دانشجویان با پرسش ها و مسایل جدیدی روبه رو هستند که بیش تر مخاطبان شان عالمان دینی و روشن فکران اسلامی می باشد. رابطه ی دین و دنیا، در اندیشه ی اسلامی، از مهم ترین پرسش های مطرح در جامعه ی کنونی افغانستان است. اسلام تا چه اندازه برای اداره ی دنیای بشر طرح و برنامه دارد و چگونه می تواند با توجه به تحولات خیره کننده ی اجتماعی ناشی از توسعه ی تکنولوژی به این تحولات پاسخ درخور و قابل قبولی ارائه کند؟ آیا اسلام صرفاً آیین مذهبی است یا علاوه بر آن دارای اندیشه و تفکر سیاسی و اجتماعی می باشد؟ در صورت دوم، اجزا و مؤلفه های مقوم و سازنده ی اندیشه ی سیاسی و اجتماعی آن کدام اند؟ به نظر می رسد در حد یک قیاس سطحی به منظور ترسیم فضای فکری حاکم بر افغانستان بتوان پرسش های دهه های هفتاد جمهوری اسلامی ایران را به جامعه ی کنونی افغانستان تعمیم داد. در افغانستان کنونی، سخن از رابطه ی اسلام و دموکراسی، رابطه ی حق و تکلیف، مسأله ی حقوق شهروندی و حقوق بشر، تساوی حقوقی زن و مرد، در مناظرات محتوایی و مسأله ی تعدد قرائت ها و تفسیرها از شریعت، نسبیت گرایی متدولوژیک و پلورالیسم انتولوژیک، در زمره ی مسایل و موضوعات فکری و مطرح این جامعه محسوب می گردند.

مهم ترین نگرانی دین داران، در این فضا، ناتوانی از ارائه ی تبیین منطقی و کارآمد از الگوی فرهنگ، سیاست و اندیشه ی اسلامی است. در این حالت، گفتمان اسلام گرایی به حاشیه رانده خواهد شد و گفتمان سکولاریسم، به عنوان اندیشه ی برتر و مسلط، هویت بخش سیاست زندگی و هویت جامعه ی سیاسی افغانستان خواهد گشت. دل نگرانی دین داران در حوزه ی دین داری عامیانه چندان جدی نیست، اما دغدغه ی اصلی، در فضای کنونی، اندیشه و تفکر سیاسی و اجتماعی اسلام است که در معرض تهدیدها و چالش های فکری گفتمان رقیب قرار دارد. البته فضای جدید افغانستان را ناپیوستی یکسره منفی تلقی کرد. به نظر می رسد فضای جدید همراه با تهدید، فرصت، نوش، نیش و ظرفیت سازی و محدودیت سازی همراه باشد. تنها زمانی فضای جدید کاملاً تهدیدزا است که کارگزاران گفتمان نتوانند از فرصت های سازنده ی آن، برای کاهش تهدیدهای تخریب کننده، استفاده نمایند. اگر روحانیت و روشن فکران دینی، به عنوان کارگزاران گفتمان اسلام گرایی، بتوانند گفتمان مورد نظر خویش را متناسب با الزامات زمانه و مقتضیات عصری صورت بندی کنند، نه تنها دیگر گفتمان حاشیه ای وجود نخواهد داشت بلکه به میزان قابل توجهی در هویت سازی سیاسی و بازنمایی زندگی سیاسی جامعه ی تأثیرگذار

خواهد گشت.

دکتر محمدامین احمدی: محورهایی را که در پاسخ سؤال پیشین برشمردم پرسش های فکری مطرح را، در جامعه ی کنونی افغانستان، تشکیل می دهند و بعضا مایه ی نگرانی دین داران هستند.

پژوهه: راهکارهای حضور فکری مؤثر و پاسخ گویی به پرسش های مطرح را چه می دانید؟

دکتر سیدعبدالقیوم سجادی: ارائه ی راهکار، بر حضور فکری مؤثر در فضای جدید افغانستان، مستلزم شناسایی ظرفیت ها و محدودیت های اندیشه و تفکر دینی، در این جامعه است. ظرفیت های موجود، نقاط مثبت و توانایی های اندیشه ی دینی را مورد توجه قرار می دهد که با استفاده از شرایط پیش آمده می تواند سهم مؤثری در مدیریت و جهت دهی نیروهای اجتماعی و فکری را ایفا نماید، اما محدودیت ها ناظر به چالش ها و تنگناهای نظری و فکری است که از درون مواجهه ی اندیشه ی اسلامی با تفکر غربی و پرسش های برآمده از شرایط جدید می باشد. شرایط جدید پرسش های تازه ای را فراروی اندیشه ی دینی قرار داده است که برخورد منطقی و فعال با این پرسش ها، تعیین کننده خواهد بود. حضور فکری مؤثر و فعال در فضای جامعه ی افغانستان از رهگذر محورهای زیر به انجام می رسد:

۱. غرب شناسی: غرب و اندیشه ی غربی اینک به یکی از مهم ترین مسایل جهان اسلام و به ویژه افغانستان تبدیل گشته است. هر نوع مواجهه ی منطقی و انتقادی با اندیشه ی غربی، مستلزم غرب شناسی جدی است. اگر بپذیریم که اندیشه ی غربی در حال هژمونیک شدن در افغانستان است، اندیشه ی اسلامی، به عنوان نیروی مقاومت و ضد هژمون، ناگزیر از درک قوت ها و ضعف های آن می باشد. به حاشیه راندن نقاط قوت اندیشه ی غربی و برجسته سازی نقایص و کاستی های آن، استراتژی کارآمد برای مقابله با قدرت هژمون محسوب می شود. نگرش انتقادی به اندیشه ی غربی از دو منظر اسلامی و ملی به سرانجام می رسد؛ از منظر اسلامی، مبانی فکری و فلسفی غرب در حوزه های هستی شناسی (انتولوژیک)، معرفت شناسی (اپیستمولوژی) و روش شناسی (متدولوژیک) مورد توجه قرار می گیرد و از منظر ملی، تناقضات و ناسازگاری های اندیشه ی غربی با مقتضیات و الزامات اجتماعی جامعه ی افغانستان مورد تحلیل واقع می شود. واژه ها و اندیشه های سکولاریستی در چهره و نمود دمکراسی، آزادی و حقوق شهروندی، در جامعه ی افغانستان، از جذابیت فراوانی برخوردارند. در این جا روشن فکران مسلمان، با آشکار نمودن چالش های فلسفی و فکری آموزه های لیبرالسیسم، می توانند راه نگرش انتقادی را، به غرب، باز کنند. از جانب دیگر، آموزه های لیبرالسیسم تا چه اندازه با ساختار اجتماعی و فرهنگی افغانستان سازگاری دارند؟ تبیین هر دو محور یاد شده حضور فکری مؤثر و کارآمدی را، برای صاحبان اندیشه ی دینی، در پی خواهد داشت.

۲. اصلاح اندیشه ی دینی؛ در جامعه ی افغانستان هیچ گاه تصویری منطقی و کارآمد، از اندیشه ی اسلامی، ارائه نگردیده است. الگوی مدیریت و رفتار اجتماعی سیاسی اسلام، دولت اسلامی مجاهدان یا طالبانیسم هستند. هر دو الگو نیز فاقد مبانی تئوریک دقیق و علمی بوده اند، اما هر دو سهم جدی ای در ایجاد ذهنیت خاص و معطوف به ناکارآمدی، اقتدارگرایی و خشونت طلبی اسلام سیاسی در پی داشته است. بگذریم از این که آموزه های خصوصی و فردی اندیشه ی اسلامی نیز تا اندازه ی زیادی با رسوم و سنن اجتماعی آلوده گردیده است.

بنابراین بازخوانی آموزه ها و تعالیم اسلامی، با توجه به اندیشه ها و آرای اندیشمندان دینی سلف و عالمان مصلح اندیشه ی دینی، ضرورتی است که حضور مؤثر دین داران را، در جامعه ی افغانستان، به همراه می آورد.

۳. اهتمام و توجه به مقتضیات عصری، از دیگر راهکارهای مهم و سازنده است. فضای جدید نوع پرسش های جدیدی را متوجه اندیشه ی دینی ساخته است. ماهیت این پرسش ها به گونه ای است که علمای دینی کم تر در مطالعات اسلامی خویش بدان پرداخته اند. پرسش از چرایی به چگونگی و از حوزه ی فلسفی به حوزه ی جامعه شناختی و ناظر به کارآمدی، تقلیل یافته است. دیگر سؤال از مبانی کلامی اندیشه ی اسلامی، سؤال جدی و همگانی نیست، بلکه پرسش از جهت گیری اسلامی در قبال پدیده های جدید و مفاهیم مدرن، مورد توجه می باشد. بنابراین به روز نمودن اطلاعات اسلامی و آموزه های دینی ضرورتی است که عالمان دینی را در ارائه ی پاسخ های منطقی و معقول، برای نسل جوان و دانشگاهی، یاری می رساند.

عبدالمجید ناصری داودی: راهکارهای مؤثر برای رفع نگرانی های متدینان و پاسخ گویی به شبهات، به دودسته ی بلندمدت و کوتاه مدت قابل تقسیم است که در این فرصت کوتاه نمی توان به جزییات هر یک پرداخت. اینک، به طور فهرست وار، اشاره می کنم:

۱. حضور مؤثر و فعال علمای دینی، در مراکز حساس به ویژه حوزه های فرهنگی و آموزشی چون وزارت معارف (آموزش و پژوهش) و تهیه و تدوین کتب درسی در موضوعات اعتقادی، تاریخی، اخلاقی و مذهبی و نیز بخش دینی رادیو، تلویزیون و مطبوعات کشور؛
۲. حضور گسترده در دانشگاه ها و مراکز آموزشی دیگر توسط علما و روحانیون باسواد و زمان شناس؛
۳. برگزاری دوره های کوتاه مدت آموزشی و تربیتی برای معلمان و دبیران و نشست های علمی برای اساتید و دانشگاهیان به منظور آسیب شناسی دانشگاه ها و مکاتب و ارائه ی راهکارهای مناسب به منظور رفع آن؛
۴. تأسیس نشریات دینی، تربیتی و آموزشی در قالب روزنامه، مجله های هفتگی و ماهانه که در آن به مسایل و معضلات به صورت عینی نگریسته و به گونه واقع بینانه و علمی پاسخ داده شود؛
۵. ایجاد تشکل گسترده و سراسری برای علما و روحانیون و سازمان دهی روحانیت برای کارهای پژوهشی و آموزش تخصصی و تشکیل گروه های کاری درباره ی مشکلات جوانان؛
۶. استفاده ی هوشمندانه از تجارب جمهوری اسلامی ایران در مورد کارهای فرهنگی و مقابله با تهاجم فرهنگی و از جمله ایجاد فروشگاه های فروش فیلم ها و سی دی های مجاز، ترویج ورزش و ایجاد فرصت ها و امکانات ورزشی، ایجاد کتابخانه های شهری و روستایی، ایجاد فرهنگ سراها و مسابقات فرهنگی، ورزشی، زیارتی، تقویت فرهنگ دعا و محتوای نماز جمعه ها، ترویج نماز جمعه و جماعات، ترویج مسجد، برپایی اردوهای زیارتی و تأسیس صندوق های قرض الحسنه برای ازدواج جوانان با هزینه ی اندک، تأسیس مؤسسات خیریه برای نمایش فیلم های ارزشی، کمک به ازدواج و...

پژوهه: مؤسسات دینی و پژوهشی در افغانستان در چه وضعیتی قرار دارند و ضرورت های پژوهشی در آنها را چه می دانید؟

دکتر سیدعبدالقیوم سجادی: ۲۵ سال جنگ و بحران همچنان که اقتصاد و سیاست افغانستان را با رکود و

انحطاط روبه رو ساخت، در حوزه ی فرهنگ و اندیشه نیز بازتاب جدی داشته است. در جامعه ای که امنیت و نیازهای اولیه ی انسان در معرض تهدید قرار دارد، به طور منطقی، حفظ موجودیت و صیانت ذات بر تمامی مسایل زندگی تقدم پیدا می کند. قبل از یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱م و تأسیس دولت انتقالی افغانستان، مراکز پژوهشی و مطالعاتی کاملاً مسدود و معطل بود، اما همراه با تأسیس دولت انتقالی افغانستان به گونه ای وحشتناک شاهد حضور و ورود چشم گیر مؤسسات آموزشی، عمرانی و پژوهشی کشورهای غربی و اروپایی بودیم. بیش از ۱۴۵۰ N.G.O یا سازمان های غیر دولتی فعال و رسمی در افغانستان، تعداد محدودی صرفاً در حوزه ی مطالعاتی و پژوهشی متمرکزند و حجم بیش تر آنها درگیر فعالیت های عمرانی، اقتصادی و احیانا آموزشی هستند.

برای مؤسسات پژوهشی خارجی مسأله ی زن و حقوق زنان، حقوق بشر، دموکراسی سازی و تروریسم بسیار مهم است که با استخدام نویسندگان و روشن فکران افغانستان، درصدد تبیین موضوعات فوق از منظر خاص خود می باشند. در این میان، مؤسسات پژوهشی دینی، که متصدی و اداره کننده ی آن روشن فکران افغانی باشند و پرسش های روز جامعه را از نظر اسلامی، به بحث گذارند احتمالاً به تعداد انگشتان

دست نخواهند رسید. فضای سنگین آموزه های لیبرالیستی و هژمونی اندیشه ی غربی از یکسو و فقدان امکانات مالی و انسانی، از جانب دیگر، عمده ترین مانع رشد و گسترش این گونه مراکز محسوب می شوند.

به «مرکز مطالعات و تحقیقات راهبردی افغانستان» اشاره کنم که بنده، در تابستان سال گذشته با کمک تعدادی از روشن فکران مسلمان و عمدتاً طلبه دانشجویان فارغ التحصیل مقاطع عالی، در کابل، تأسیس نمودیم؛ علی رغم استقبال از سوی روشن فکران، دانش جویان و طلاب جوان، فقدان امکانات و کمبود منابع پژوهشی مانع از آن می گردید تا مرکز بتواند به خواسته ها و تقاضاهای دانشجویان و فرهنگیان پاسخ مثبت دهد. تجربه ی چند ماه فعالیت این مرکز این نکته را در اختیار می گذارد که فقر علمی و اندیشگی جدی در جامعه ی افغانستان وجود دارد و همین امر زمینه های کاملاً بکر و آماده را در اختیار اندیشمندان دینی و روشن فکران مسلمان قرار می دهد. علی رغم شعارهای گسترده ی سکولاریستی و لیبرالیستی، احساس می کردیم دوستان ما به ویژه عالمان دینی حرف جدیدی برای گفتن دارند.

مهم ترین ضرورت های پژوهشی مراکز پژوهشی دینی را، در افغانستان، می توان در محورهای زیر برشمرد:

۱. شناسایی و استخراج پرسش های دینی مطرح در فضای جدید افغانستان از طریق ایجاد ارتباط با دانشجویان، جوانان و فرهنگیان کشور؛

۲. ارائه ی پاسخ های مستند و مستدل با رویکرد دینی و با تکیه بر منابع اسلامی؛

۳. طرح و تبیین موضوعات و مسایل مطرح در جامعه به منظور توضیح جهت گیری اندیشه ی اسلامی در قبال موضوعات یاد شده؛ نظیر اسلام و حقوق بشر، اسلام و حقوق شهروندی، اسلام و تروریسم، اسلام و دموکراسی، اسلام و آزادی های مدنی و...؛

۴. تعمیق و ارتقای بینش دینی جوانان و روشن فکران. این امر، به ویژه از آن رو اهمیت دارد که آموزش های سنتی دینی در فضای جدید از جذابیت لازم برخوردار نیست و به دلیل بی توجهی به پرسش ها و دغدغه های موجود جامعه، ذهنی و انتزاعی جلوه می کند؛

۵. ایجاد همسویی و هماهنگی میان نیروهای دینی جامعه و به ویژه عالمان دینی، روشن فکران مسلمانی که دارای دغدغه و ذهنیت دینی هستند. به نظر می رسد یکی از معضلات کنونی اندیشه ی دینی، در افغانستان، عدم

همسویی و هماهنگی میان کارگزاران اندیشه دینی است. این امر مراکز یاد شده را از به کارگیری توانایی ها و ظرفیت های موجود در کشور محروم می سازد.

دکترمحمدامین احمدی: از مؤسسات دینی و پژوهشی موجود در کشورم اطلاع دقیقی ندارم. اجمالاً می دانم امر تحقیق و پژوهش، به ویژه پژوهش های دینی در داخل کشور، تابعی از اوضاع ضعیف اقتصادی و آشفته ی کشور می باشد و چندان مورد توجه و اهتمام نیست.

عبدالمجید ناصری داودی: مؤسسات دینی و پژوهشی در افغانستان چندان فعال نیستند. مراکز موجود نیز به شدت از لحاظ مالی در مضیقه هستند. عمده ترین کار برای آنها، در شرایط سخت اقتصادی افغانستان کنونی، توجه به مهاجران افغانستانی به خارج کشور، به ویژه ساکنان کشورهای عربی و غربی است؛ باید با آنان ارتباط مؤثر، مستمر و سازمان یافته برقرار شود؛ از طریق آنها مؤسسات پژوهشی ایجاد گردند و بخش پژوهش حوزه های علمیه فعال شوند. در غیر این صورت، مراکز و مؤسسات دولتی یا وابسته به کشورهای خارجی نمی توانند منافع دینی مردم را تأمین کنند و پژوهشگران را از پژوهش علمی و آزاداندیشی محروم نکرده، قلم و قدم آنان را به سوی خواسته های دولت یا سازمان های بین المللی سوق ندهند.

پژوهه: چه پژوهش هایی را، در عرصه ی فکری افغانستان جدید، پیشنهاد می کنید؟

عبدالمجید ناصری داودی: طبیعی است آن دسته از پژوهش ها، که ناظر به معضلات موجود و حل شبهات در افغانستان باشند، مورد پیشنهاد و تأکید هستند. البته درباره موضوعات پژوهشی، به خصوص در حوزه ی دین، خوشبختانه تا حدودی کار شده است و وحدت زبان مردم افغانستان و ایران می تواند به کمک دین ملت شتافته و راه رسیدن به اهداف و پاسخ های مورد نظر را بسیار کوتاه کند. از سوی دیگر، موضوعات زیاد وجود دارند که لازم است نسبت بدان ها کار شود:

۱. درباره ی مسایل اعتقادی، سیاسی و اخلاقی با نگاه به منابع مشترک اهل تشیع و تسنن و استفاده از منابع اختصاصی دو مذهب جعفری و حنفی، که در افغانستان دارای پیرو می باشند، تحقیق شوند؛

۲. تساهل مذهبی و غیرت دینی، همزمان، ترویج گردند و ترور، خشونت، تکفیر مذهبی و سوءاستفاده های دولت ها و اجنبی ها از مذهب بر ضد مذهب از جهات مختلف بازگویی گردند؛

۳. عرفان و مشترکات دینی مورد تحقیق و بازکاوی قرار گیرند؛

۴. قرآن، به عنوان فصل الخطاب مسلمانان و معجزه ی جاویدان اسلام و حیات رسول الله (ص) و اهل بیت (علیهم السلام)، با زبان ساده و نگاه جامع، بررسی و ارائه گردد. فرهنگ و تمدن مردم افغانستان، که متعلق به همه ی اقشار و پیروان مذاهب مختلف اسلامی است، مورد تحقیق قرار گرفته، بر مصایب جنگ و تفرقه تأکید و از راه های گوناگون یادآوری شود؛

۵. تاریخ افغانستان، به ویژه جان فشانی اقشار مختلف مردم در انقلاب اسلامی و شکست کمونیسم، به صورت علمی و ماندگار، پژوهش شده؛ سهم هر یک از مناطق، اقوام و اقشار، به گونه ای مستند و علمی، نمایانده گردد و روحیه ی اعتماد به نفس، مدارای مذهبی و پذیرش و تحمل عقاید مختلف، با توجه به منابع اسلامی، تقویت شود. در این راه لازم است از هرگونه تقلیدگرایی در تحقیق و ادبیات فرقه ای دوری شود؛

۶. افکار طالبانیسم از جهات مختلف کلامی، فقهی، سیاسی و تاریخی حقوقی نقض و نقد گردد و منابع گوناگون در این باره نگریسته شده، راه های بازگشت آن به شدت بسته شود. همه ی این موضوعات و موارد مشابه، با ادبیات به روز، جذاب و قابل عرضه، برای پیروان مذاهب گوناگون، بیان شود؛

۷. تمدن و فرهنگ اسلامی و نقش مردم افغانستان، مورد تحقیق عمیق و علمی قرار گیرد و عوامل پیدایی، رشد و شکوفایی آن بازکاوی گردد؛

۸. تاریخ روابط منطقه، به خصوص گذشته ی مشترک افغانستان با ملت های منطقه به صورت علمی و واقع بینانه بررسی گردد و حس منطقه گرایی و فعالیت های مشترک منطقه محور به جای بیگانه محور و همکاری های منطقه ای و حسن همجواری تقویت گردد. البته بایستی

این امور بدون هرگونه تعصب، حق پوشی و احساسات گرایی و قوم گرایی انجام شود و اطلاع رسانی روشن، علمی و مثبت به مردم و نسل جوان تشنه ی معارف مذکور، صورت پذیرد. در این باره مشترکات فرهنگی، تاریخ مشترک، همکاری های مشترک، شخصیت ها و آثار مشترک و مسایل مرتبط بدان مورد کندوکاو علمی قرار گیرد. این امر می تواند در قالب نشست های مشترک علمی، در کشورهای منطقه و حتی با کمک ساختن فیلم، سریال و...، به صورت مشترک، تقویت گردد؛

۹. در این جا لازم می دانم بر ضرورت حفظ زبان پشتو توسط طلاب و فضلاء شیعه تأکید کنم؛ باید کتاب های فارسی، در موضوعات گوناگون، به زبان پشتو برگردانده شود و این امر بخشی از محورهای پژوهشی باشد. می دانید که یکی از زبان های رسمی افغانستان، زبان پشتو است و یکی از اقوام عمده ی کشور، به نام قوم پشتون، به این زبان سخن می گویند. هرچند این برادران، به ویژه اهل مطالعه ی آنان، به زبان دری (فارسی)، مسلط هستند، ولی ترجمه ی کتاب های اسلامی، تاریخی و اخلاقی، به زبان پشتو و سخنرانی و تبلیغ معارف ناب اسلامی، به زبان بومی آنان، توسط طلاب و فضلاء که علوم اسلامی را فرا گرفته اند، بسیار ضرورت دارد؛

۱۰. محور دیگر در مورد پژوهش که بدان اشاره می کنم، تحقیقات میدانی است که باید توسط پژوهشگران در مورد فرهنگ، (باورها، آداب، رسوم، زبان و...)، تاریخ (آثارباستانی، مراکز دینی، گذشته ی فکری و اجتماعی) و مردم شناسی ملت افغانستان صورت بگیرد؛ این امر به شناسایی افغانستان، و مردم آن و اتخاذ شیوه های صحیح و مناسب، برای تبلیغ اسلام و معارف آن، کمک می کند؛

۱۱. ترجمه و شرح حال بزرگان و ناموران مسلمان، که برای مردم مسلمان ارزشمند و مورد احترام هستند، به زبان ساده و توأم با تصاویر، می تواند در ترویج الگوهای صحیح زندگی و جهت دهی مردم به اسلام و معارف اصیل آن کمک کند و مردم را از خرافات، افراط و تفریط برحذر دارد.

دکتر سید عبدالقیوم سجادی: دو موضوع نسبتاً مهم و جدی را باید بر مباحث و موضوعات پیشین اضافه کنیم؛ نخست آن که افغانستان جامعه ای دینی است با ترکیبی از تشیع و تسنن. علی رغم آن که عالمان شیعی و سنی در مقاطع خاص و بحرانی در کنار هم بوده اند، اما تاکنون نتوانسته اند حوزه ی مشترک کاری را، در حوزه ی مطالعات اسلامی، سامان دهند. هنوز در جامعه افغانستان تعصبات مذهبی ناشی از جهل و فقدان درک روشن و دقیق از همدیگر وجود دارد. اگر اندیشه ی اسلامی را منظومه ای فکری و کلان در نظر بگیریم، در مواجهه با رقبای بیرونی، تنوعات مذهبی و درونی آن رنگ می بازد. در این جا کلیت اندیشه ی اسلامی، با قطع نظر از تفاوت های مذهبی، مورد توجه است. آیا سکولاریسم یا چالش های فکری لیبرالیسم ناظر به آموزه های مذهب خاص اند؟ معرفی اسلام سیاسی به عنوان جریان بنیادگرا، افراطی و غیر عقلانی صرفاً ناظر به یکی از مذاهب اسلامی

است؟ آیا مترادف قرارداد اسلام سیاسی با تروریسم، تمام جریان‌های اسلام‌گرایی سیاسی را در بر نمی‌گیرد؟ پاسخ این پرسش‌ها تکلیف تشیع و تسنن را روشن می‌کند. بنابراین یکی از مهم‌ترین محورهای پژوهش دینی، در جامعه‌ی افغانستان، کار روی استراتژی تقریب مذاهب اسلامی است و بدون اغراق در این زمینه هیچ‌گونه کاری انجام نشده و هیچ طرحی ارائه نگردیده است.

شاید برای مراکزی که پژوهش‌های دینی را در دستور کار خود ندارد این موضوع مهم نباشد، اما برای مراکز پژوهشی دینی از منظر اسلامی و نیز به لحاظ جامعه‌شناختی موضوع مهم و حیاتی است. از منظر جامعه‌شناختی، مشکل وحدت ملی و وفاق اجتماعی، در افغانستان، همچنان مسأله‌ای جدی است، در حالی که تعصبات مذهبی ناشی از فقدان درک روشن نسبت به همدیگر، مهم‌ترین مانع وفاق اجتماعی می‌باشد. از این رو استراتژی تقریب می‌تواند با رفع این موضوع، در ایجاد وحدت ملی و وفاق اجتماعی مساعدت کند.

نکته‌ی دوم، بازنمایی جدید و منطقی اندیشه‌ی اسلامی است. این بازنمایی از طریق تبیین دیدگاه اسلام در مورد مهم‌ترین پرسش‌های زمانه یعنی دموکراسی، حقوق بشر، حقوق شهروندی، حقوق زن، تروریسم، صلح و امنیت جهانی و... صورت می‌گیرد. اهمیت این محور از آن رو است که تجربیات تلخ و شرم‌آور طالبانیسم و الگوی ناموفق دولت مجاهدان، تصویر منفی، ناکارآمد و غیر معقولی را از اندیشه و تفکر اسلامی ارائه نموده است. امروزه استناد به تجربیات گذشته مهم‌ترین منبع نقد اسلام سیاسی و اندیشه‌ی دینی است. ضروری است، عالمان مسلمان و مراکز پژوهشی برخوردار از دغدغه‌ی دینی با تبیین منطقی، جهت‌گیری اسلام در قبال پدیده‌های جدید تصویر موجه و منطقی را، از اسلام سیاسی، جایگزین نوع غیرعقلانی آن نمایند. برآئ از گفتمان طالبانیسم نیازمند تبیین منطقی و بالنده‌ای از اندیشه‌ی اسلامی است. در غیر آن، کلمه‌ی حکومت اسلامی خاطرات تلخ گذشته مخاطبان را تجدید نموده و واکنش منفی آنان را بر می‌انگیزد.

بنده اعتقاد دارم مهم‌ترین رسالت اندیشمندان مسلمان، در جهان اسلام و به ویژه افغانستان، تصحیح ذهنیت افکار عمومی از سیاست اسلامی و ارائه‌ی تصویر منطقی و موجه از اندیشه‌ی اسلامی است. تولید فرهنگی و تصویرسازی، اینک در مرکز منازعات بین‌المللی قرار دارد. بنابراین در عرصه‌ی جهانی، گفتمانی مسلط خواهد بود که بتواند تصاویر مثبت و موجه را، از خود و چهره‌ی خشن و خطرناک را از رقیب بازنمایی کند. در افغانستان، ظهور طالبانیسم با حمایت کشورهای خارجی تصویر خشن و غیر انسانی‌ای از اندیشه‌ی اسلامی پدید آورد و این رسالت اندیشمندان دینی است که با تبیین انسانی و منطقی موضع اسلام، تصویر غیرموجه و نفرت‌انگیز را، از چهره‌ی اسلام، برطرف نمایند.

دکتر محمدامین احمدی: درباره‌ی پژوهش‌های دینی محورهای زیر می‌توانند از بایسته‌های پژوهشی به حساب آیند:

۱. مطالعه‌ی تطبیقی و تحلیلی فقه مذاهب؛
۲. مطالعه‌ی تطبیقی و تحلیلی فقه یا نظام حقوقی اسلام با حقوق وضعی معاصر، به ویژه فلسفه‌ی حقوق اسلامی و فلسفه‌ی حقوق وضعی معاصر؛
۳. بالا بردن میزان شناخت علمای دین از غرب و نیازهای جامعه‌ی افغانستان؛
۴. احیای پیشینه‌ی فرهنگی و علمی افغانستان از قرن دوم هجری تا قرن دهم؛
۵. تحقیق‌های معطوف به تقویت پایه‌های گفتگو و شناخت متقابل شیعه و سنی از یکدیگر در سطح نخبگان.

پژوهه: از این که وقت خود را در اختیار نشریه قرار دادید، متشکریم.